



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هانس یوناس

کیش گنوسی

پیام خدای ناساخته
و سفر مسیحیت



مترجمان:

حمید هاشمی کهندانی

ماشالله کوچکی میبیدی



اشاعت نگاه ادیان مزاحب
معاونت پژوهش

کیش گنوسی

پیام خدای ناشناخته
و صدر مسیحیت

هانس یوناس

مترجمان:
ماشالله کوچکی میبیدی
حمید هاشمی کهندانی



قم، پردیسان، روبه روی مسجد امام صادق (علیه السلام)، دانشگاه ادیان و مذاهب.
تلفن: ۱۳ - ۰۲۵ ۳۲۸۰۲۶۱۰، (۰۲۵) ۳۲۸۰۳۱۷۱، (۰۲۵) ۳۲۸۰۶۶۵۲
تلفس مرکز پخش و فروش: (۰۲۵) ۳۲۸۰۶۶۵۲
فروشگاه اینترنتی: www.Press.urd.ac
www.urd.ac.ir press@urd.ac.ir

کیش کنوسی:

پیام خدای ناشناخته و صدر مسیحیت

- مؤلف: هانس یوناس
- مترجمان: ماشاءالله کوچکی میدی و حمید هاشمی کهندانی
- ویراستار علمی: محمد شگری فومشی
- ناشر: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب
- نویت چاپ: اول، ۱۳۹۸
- چاپ: دفتر تبلیغات
- شمارگان: ۷۰۰
- قیمت: ۷۸۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۰-۵۶-۱

(کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است)

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر با قسمتی از آن به هر شیوه (از قبیل چاپ، فتوکپی، الکترونیکی، صوت و تصویر) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع و پیگرد قانونی دارد.

مترجمان،

ترجمه این اثر کران سنک

را به سه استاد کران قدر:

جلال ستاری،

ابرایم پوردادوود

نصرت الله بنخورتاش

تقدیم می کنند.

بوکه! عنایت خوانندگان به این اثر ختم به مطالعه کتابهای
این استادان نیز شود، که الحق! چراغ راه پژوهشگران
بیشمار و زمینه ساز رونق بحث و درس در شناخت ادیان و
اعتقادات تاریخی مردم ایران و جهان بوده اند.

فهرست

- پیش‌گفتار ویراستار علمی ۱۵
- مقدمه مترجمان ۱۹
- پیش‌گفتار چاپ سوم ۵۷
- پیش‌گفتار چاپ دوم ۸۵
- پیش‌گفتار چاپ یکم ۸۷
- کوتاه‌نوشت‌ها ۹۶
- فصل یکم: مقدمه، شرق و غرب در یونانی‌مآبی ۹۷
- الف. سهم جهان غرب ۹۹
- فرهنگ یونان در آستانه فتوحات اسکندر ۱۰۰
- جهان‌وطن‌گرایی و استعمار جدید یونانی ۱۰۲
- یونانی‌سازی شرق ۱۰۴
- یونانی‌مآبی متأخر: تغییر فرهنگ سکولار به فرهنگ دینی ۱۰۶
- چهار مرحله فرهنگ یونانی ۱۰۷
- ب. سهم جهان شرق ۱۰۸
- شرق در آستانه فتوحات اسکندر ۱۱۰
- اوضاع شرق در دوران یونانی‌مآبی ۱۱۶
- ظهور مجدد شرق ۱۲۳

بخش یکم: ادبیات گنوسی، معتقدات اصلی و زبان نمادین

- فصل دوم: معنای گنوسیس و حوزه جنبش گنوسی ۱۳۱
- الف. اوضاع معنوی دوران ۱۳۱
- ب. نام «گنوسیه» ۱۳۲
- پ. ریشه‌های گنوسیه ۱۳۴
- ت. ماهیت «دانش» گنوسی ۱۳۵

۱۳۹ ث. بررسی منابع
۱۴۰ منابع ثانویه یا غیرمستقیم
۱۴۲ منابع اولیه یا مستقیم
۱۴۷ ج. خلاصه مبانی اصلی گنوسی
۱۴۷ خداشناسی
۱۴۸ کیهان‌شناسی
۱۵۰ انسان‌شناسی
۱۵۱ آخرت‌شناسی
۱۵۳ اخلاق

فصل سوم: تصاویر گنوسی و زبان نمادین ۱۵۵

۱۵۶ الف. بیگانه
۱۵۹ ب. «بیرون»، «خارج»، «این دنیا» و «دنیای دیگر»
۱۵۹ پ. جهان‌ها و ائون‌ها
۱۶۴ ت. مسکن کیهانی و جایگاه بیگانه
۱۶۶ ث. «نور» و «تاریکی»، «زندگی» و «مرگ»
۱۶۸ ج. «آمیزش»، «پراکندگی»، «واحد» و «کثیر»
۱۷۳ چ. «سقوط»، «غرق» و «اسارت»
۱۷۷ ح. سرگردانی، هراس و دل‌تنگی برای خانه
۱۸۱ خ. کرختی، خواب، مستی
۱۸۷ د. سر و صدای جهان
۱۸۹ ذ. خروشی از بیرون
۱۹۱ ر. انسان بیگانه
۱۹۷ ز. محتوای آوا
۲۰۵ ژ. پاسخ به آوا
۲۱۲ س. تمثیل گنوسی
۲۱۳ حوا و مار
۲۱۷ قابیل و جهان‌آفرین

۲۱۸ پرومتئوس و زئوس

۲۲۱ پیوست: اعلام مندایی

بخش دوم: نظام‌های فکری گنوسی

۲۲۷ پیش‌درآمد

۲۲۹ فصل چهارم: شمعون مغ

۲۴۱ فصل پنجم: سرود مروارید

۲۴۲ الف. متن

۲۴۸ ب. تفسیر

۲۴۸ اژدها، دریا، مصر

۲۵۱ پوشش ناخالص

۲۵۲ نامه

۲۵۴ غلبه بر مار و عروج

۲۵۶ لباس آسمانی؛ تصویر

۲۵۸ نفس استعلایی

۲۶۰ مروارید

۲۶۷ فصل ششم: فرشتگانی که دنیا را ساخته‌اند؛ انجیل مرقیون

۲۶۷ پیش‌درآمد

۲۷۰ الف. فرشتگانی که دنیا را ساخته‌اند

۲۷۶ ب. انجیل مرقیون

۲۷۶ موقعیت منحصر به فرد مرقیون در تفکر گنوسی

۲۷۹ نجات به روایت مرقیون

۲۸۱ دو خدا

۲۸۴ «فیضی که رایگان عطا می‌شود»

۲۸۶ اخلاق تهذیبی مرقیون

۲۸۸ مرقیون و متن مقدس

۲۹۱	فصل هفتم: پویماندرسِ هرمس المثلث العظمه (هرمس تریسمگستوس).....
۲۹۱	پیش درآمد.....
۲۹۳	الف. متن.....
۲۹۹	ب. تفسیر.....
۳۰۰	اصل و ریشه انسان خدایی.....
۳۰۳	هبوط انسان؛ روح اختری.....
۳۰۹	وحدت انسان و طبیعت: درون‌مایه نارسیس.....
۳۱۴	صعود روح.....
۳۱۹	نخستین آغازها.....
۳۲۵	فصل هشتم: گمانه‌زنی و التینی.....
۳۲۵	الف. اصل اساسی در گمانه‌زنی و التینی.....
۳۳۲	ب. نظام.....
۳۳۲	تکوین ملأ اعلی.....
۳۳۴	بحران در ملأ اعلی.....
۳۳۷	نتایج بحران؛ کارکرد محدودیت.....
۳۳۹	حراست از ملأ اعلی.....
۳۴۰	رخدادهای بیرون ملأ اعلی.....
۳۴۳	شکل‌گیری ماده.....
۳۴۵	اشتقاق عناصر مجرد.....
۳۴۶	جهان‌آفرین و خلق جهان.....
۳۵۱	رستگاری.....
۳۵۶	پیوست یکم: جایگاه آتش در میان عناصر.....
۳۵۹	پیوست دوم: نظام رساله خفیه یوحنا.....
۳۵۹	خدای نخستین.....
۳۶۰	باربلو و ائون‌ها (ملا اعلی).....
۳۶۰	سوفیا و یالداپوٹ.....
۳۶۱	آرخُن‌ها و فرشتگان.....

- توبه، تضرع و آمرزش سوفیا ۳۶۳
 خلق انسان به دست آرخن‌ها (آدم روانی) ۳۶۳
 ورود جان به تن انسان ۳۶۵
 حمله و ضدحمله ۳۶۶
 انسان در یوغ تن مادی ۳۶۶
 خلق حوا ۳۶۶
 تلاش برای دست‌یابی به انسان: روح و ضدروح ۳۶۷
 ایجاد هیمارنه ۳۶۸

فصل نهم: آفرینش، تاریخ جهان و رستگاری به روایت مانی ۳۷۱

- الف. روش و جریان کار مانی ۳۷۱
 ب. نظام ۳۷۶
 دو بُن‌ازلی ۳۷۶
 حمله تاریکی ۳۸۰
 صلح‌طلبی دنیای روشنی ۳۸۴
 آفرینش نخست: انسان قدیم ۳۸۶
 شکست انسان قدیم ۳۸۷
 قربانی‌شدن و استحاله روح ۳۸۹
 آفرینش دوم: روح زنده؛ رهایی انسان قدیم ۳۹۲
 آفرینش عالم کبیر ۳۹۵
 آفرینش سوم: پیام‌آور ۳۹۷
 منشأ گیاهان و حیوانات ۳۹۸
 آفرینش آدم و حوا ۳۹۹
 مأموریت عیسی درخشان؛ عیسی رنجبر ۴۰۱
 نتایج عملی: اخلاقیات زاهدانه مانی ۴۰۶
 آموزه فرجام امور ۴۰۸
 ب. جمع‌بندی: دو نوع دوبن‌گرایی در گمانه‌زنی گنوسی ۴۱۲

بخش سوم: گنوسیه و ذهن سنتی

- پیش درآمد ۴۱۹
- فصل دهم: کیهان از دید یونانی و گنوسی ۴۲۱
- الف. اندیشه «کیهان» و جایگاه انسان در آن ۴۲۱
- موضع یونانیان ۴۲۱
- بیان اجمالی ۴۲۴
- مباحث خاص ۴۲۵
- الف. روح و احساس ۴۲۵
- ب. شعور ۴۲۵
- پ. خرد ۴۲۶
- نتیجه حاصل از استدلال کامل ۴۲۶
- جایگاه انسان ۴۲۷
- ایمان کیهانی راهی برای عقب نشینی ۴۳۱
- نظر متفاوت گنوسیان ۴۳۴
- واکنش یونانیان ۴۳۹
- ب. سرنوشت و ستارگان ۴۴۱
- انواع ایمان اختری در دنیای باستان ۴۴۲
- نظر متفاوت گنوسیان ۴۴۹
- واکنش یونانیان؛ اخوت انسان و ستارگان ۴۵۲
- اخوت غیرکیهانی برای نجات انسان ۴۵۴
- فصل یازدهم: فضیلت و روح در آموزه‌های یونانی و گنوسی ۴۵۷
- الف. اندیشه فضیلت و فقدان آن در گنوسیه ۴۵۷
- ب. اخلاق گنوسی ۴۶۳
- هیچ‌انگاری و اباحی‌گری ۴۶۳
- ریاضت، کف نفس و «فضیلت» جدید ۴۷۰
- آرته و «فضایل» مسیحی ۴۷۳

۴۷۵	فضیلت نزد فیلون یهودی
۴۷۹	پ. روان‌شناسی گنوسی
۴۷۹	تفسیر شیطان‌شناختی از نگاه به درون
۴۸۲	حالت مؤنث روح
۴۸۳	اشراق و جذبیه
۴۸۸	د. نتیجه: خدای ناشناخته

بخش چهارم: پیوست‌هایی به ویراست دوم

۴۹۳	فصل دوازدهم: کشفیات جدید در باب گنوسیه
۴۹۳	پیش‌درآمد
۴۹۵	الف. ملاحظاتی درباره مکتوبات نَجَعِ حَمَّادِی
۵۱۹	ب. انجیل حقیقت
۵۳۲	تکمله‌ای بر فصل دوازدهم
۵۳۵	فصل سیزدهم: پس گفتار؛ گنوسیه، هیچ‌انگاری، و اگزستانسیالیسم
۵۶۲	اصلاحات و اضافات
۵۶۳	کتاب‌شناسی گزیده
۵۶۳	۱. پیش‌زمینه
۵۶۵	۲. گنوسیه: آثار عمومی
۵۶۹	۳. منداییان (فصل سوم)
۵۷۰	۴. شمعون مغ (فصل چهارم)
۵۷۰	۵. سرود مروارید؛ غزل‌های سلیمان (فصل پنجم)
۵۷۲	۶. هر مس المثلث‌العظمه (فصل هفتم)
۵۷۲	۷. والتینیان (فصل هشتم)
۵۷۳	۸. مانوئیت (فصل نهم)
۵۷۶	۹. فیلون یهودی (فصل یازدهم و ششم)

پیش‌گفتار

کتابی که پیش رو دارید اثر هانس یوناس، فیلسوف نامدار آلمانی، و معروفترین اثری است که تاکنون در باب کیش گنوسی منتشر شده است. پیش از این هیچ اثری نوشته نشده بود که به همه مؤلفه‌های کیشی کهن و عرفانی پرداخته باشد که ماهیتاً از هم‌آمیغی عناصر گونه‌گون و گاهی ناهمگون ایرانی، سامی و هلنی در نخستین سده‌های جهان مسیحی در سوریه، مصر، اردن، فلسطین، عراق و ایران شکل گرفته بود.

یوناس در این اثر سترگ که هنوز هم در سراسر دنیا یکی از منابع اصلی دانشجویان و محققان در مطالعات ادیان خاور نزدیک باستان و الهام‌بخش دیگر پژوهش‌های دانشگاهی در حوزه دین و فلسفه دین است، کوشید با رویکردی ساختارگرایانه بر اساس مهمترین منابع کیشی که تازه در نیمه نخست سده بیستم در خاور نزدیک، ایران و آسیای مرکزی کشف شده بود - مانند دستنویس‌های مانوی در تورفان چین و طومارهای بحرالمیت در فلسطین - به درک درستی از «گنوسیس» یا دانش حقیقی ماهیت خدا و اسرار رستگاری از منظر مکاتب گنوسی و گنوستیک‌هایی چون شمعون مغ، بازیلیدس، والتینوس، مرقیون بردیسان، و مانی دست یازد که هر یک از آنان معتقد بودند تنها راه حقیقی شناخت خدا و ماهیت انسان و جهان نحله‌ای عرفانی است که آنها بنیان‌گذارش بوده‌اند.

نویسنده در این اثر جاودانه نه تنها به زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری این طریقت‌های گنوسی توجه می‌کند، بلکه قدم به قدم بر اساس خود آثار گنوسی نویافته می‌کوشد به تجزیه و تحلیل عناصر درونی و تبیین آیین‌های رازورزانه آنها پردازد و نشان دهد گنوسیان چگونه راه پربیچ و خم میان «حقیقت» تا «شناخت حقیقت» را پیموده‌اند و از چه نظامی پیروی کرده‌اند که برخلاف اختلافات ظاهریشان - که بیشتر صوری بود تا کیفی - مبنای آن را نوعی خاص از رابطه انسان با خدا تشکیل می‌داد؛ چنان که به باور آنان، جهان پست مادی و نوع انسان نه به امر آن ذات احدیت، خداوند باری تعالی، بلکه با واسطه خدایی دون پایه - اغلب شرور و ملقب به «جهان‌آفرین، صانع (دمیورگوس، دمیورژ)» - پدید آمده بود: اصلاً در شأن آن خدای بزرگ ناشناخته و دست‌نیافتنی نبود که دست به خلق ماده زَند. از آنجا که همه مکاتب گنوسی ثنوی بودند، پس جهان مینوی از آن خدا و جهان مادی یا ساخته نیروی شر بود یا محصول موادی که از سرزمین پلیدی برآمده بودند.

بی‌تردید این رویکرد شناختی که میان فرقه‌های بسیار گوناگون گنوسیان با شدت و ضعف فراوان در نوسان بود، هیچگاه نتوانست وارد تاریخ حیات ادیان ابراهیمی شود، چراکه مؤلفه‌های وجودشناسی ادیان ابراهیمی از پایه با دیدگاه‌های دینی - فلسفی کیشی منافات داشت که ریشه برخی عناصر بنیادین آن حتی از سرچشمه کافرکیشی ادیان بین‌النهرین و دین و فلسفه یونان باستان سیراب شده بود. با این حال، شناخت کیش گنوسی و تاریخ مکاتب آن از آن رو بی‌اندازه اهمیت دارد که به شناخت فلسفه تاریخ ادیانی می‌پردازد که در چند قرن نخست میلادی در تعامل با آن بوده‌اند؛ به آنان نزدیک شدند، از آنان دور شدند، گاهی با آنان جنگیدند و گاهی هم به صلح برگزار کردند: یهودیت و مسیحیت بدون شک نمونه‌اعلای آن به شمار می‌روند. هانس یونانس در

این اثر بزرگ به همهٔ اینها پرداخته است و تا آخرین سال‌های حیاتش کوشید کتابش را با بهره‌گیری از تحقیقات جدید و دستنویس‌های جدید و رساله‌های مختلفی که از گنوسیان صدر مسیحیت در حال نشر بود، به‌روز نگاه دارد. ویراست‌های متعدد این اثر و مقدمه‌های مختلف آن خود بیانگر چنین کوششی است.

امیدواریم نشر فارسی کتابی که در مطالعات تاریخ ادیان از ارج و ارزشی علی‌حده و جایگاهی عظیم و شهرتی بسزا در سطح جهانی بهره‌مند است - با تمام دشواری‌هایی که به دلیل تنوع و پیچیدگی منابع اصیل گنوسی در ترجمهٔ آن مترتب بود - بتواند در مطالعات دین‌پژوهان ایرانی مفید واقع شود.

محمد شکری فومشی

مقدمه مترجمان

کتابی که پیش رو دارید^۱ اثر هانس یوناس^۲ (۱۰ می ۱۹۰۳ - ۵ فوریه ۱۹۹۳) فیلسوف پرکار آلمانی است که مقالات و کتاب‌های بسیاری به زبان‌های مختلف نوشته است. کمتر کسی را می‌توان یافت که علی‌رغم مشکلات و ناامنی‌های میانه سده گذشته این میزان قلم‌فرسایی کرده باشد. می‌توان گفت وی یکی از مهم‌ترین متفکران قرن گذشته در زمینه «طرز تلقی از وجود» و «مفهوم واژه خدا» در تاریخ ادیان است. یوناس در مونشن‌گلادباخ^۳ به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۱ در برلین به دانشگاه رفت. سپس در دانشگاه ماربورگ^۴ در جلسه درس‌های هیدگر^۵ و بولتمان^۶ شرکت کرد و در سال ۱۹۲۸ در دانشگاه فرایبورگ دکتری خود را در رشته فلسفه گرفت. در جلسات درس هیدگر بزرگانی چون هانا آرنت،^۷ لئو اشتراوس،^۸ کارل لویت،^۹ هربرت مارکوزه^{۱۰} و امانوئل لویاس^{۱۱} با وی هم‌درس بودند.

1. *The Gnostic Religion*

3. Mönchengladbach

5. Martin Heidegger

7. Hannah Arendt

9. Karl Löwith

11. Emmanuel Levinas

2. Hans Jonas

4. Marburg

6. Rudolf Bultmann

8. Leo Strauss

10. Herbert Marcuse

یوناس در زمان به قدرت رسیدن نازی‌ها، وقتی آلمان را ترک کرد که کتاب‌خانهٔ ناینیان آلمان^۱ اعضای یهودی‌مذهب خود را اخراج کرد و این در نظر وی بسیار گران آمد؛ چراکه می‌دانست دامنه‌های این خشونت نژادی دامن وی را نیز خواهد گرفت. بر اساس این اتفاق و ترک آلمان، وی پس از یک سال زندگی در لندن به بیت‌المقدس مهاجرت کرد و با آغاز جنگ در سال ۱۹۳۹ عضو هنگ هشتم سربازان هم‌کیش خود در ارتش متفقین شد و علی‌رغم اینکه سِمَت‌های اطلاعاتی به وی پیشنهاد داده بودند خود داوطلب حضور در جبهه‌های نبرد مسلحانه شد.

در زمینهٔ درس و بحث، یوناس پس از ترک زادگاه خود در دانشگاه‌های بیت‌المقدس، اوتاوا و مونترال در کانادا تدریس کرد. سپس در سال ۱۹۵۵ به عضویت مکتب جدید مطالعات اجتماعی^۲ مهنتن^۳ درآمد و بین سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳ مدیر گروه فلسفه در این دانشکده بود. نیز تا زمان بازنشستگی در سال ۱۹۶۷ به آموزش در این نهاد پرداخت. زمینهٔ علاقه‌مندی و تخصص یوناس مثل بسیاری از دانشمندان به مرور زمان تغییر می‌کند و می‌توان سال‌های عمر علمی دانشگاهی او را به سه دوره تقسیم کرد: ۱. تاریخ ادیان؛ ۲. فلسفه مبتنی بر دانش زیست‌شناسی؛ ۳. اخلاق و تکنولوژی مدرن و مشکلات آن. از میان کتاب‌های وی چهار عنوان پدیدار زندگی^۴ (۱۹۶۶) آیین گنوسی^۵ (۱۹۵۸) مقالات فلسفی^۶ (۱۹۷۴) بایستگی مسئولیت^۷ (۱۹۸۴) در آمریکا منتشر شده است. کتاب اصل مسئولیت: در جست‌وجوی اخلاق در دوران تکنولوژی^۸ (۱۹۷۹) بیش از دویست هزار نسخه فروش داشت و

1. Deutsche Zentralbücherei für Blinde 2. New School for Social Research

3. Manhattan

4. *The Phenomenon of Life*

5. *The Gnostic Religion*

6. *Philosophical Essays: From Ancient Creed to Technological Man*

7. *The Imperative of Responsibility*⁷⁴

8. *Das Prinzip Verantwortung: Versuch einer Ethik für die technologische Zivilisation*

در سال ۱۹۸۷ جایزه صلح انجمن کتاب‌فروشان^۱ را از آن خود کرد. وی در سال ۱۹۹۳ در نود و هشت سالگی در منزل شخصی‌اش در نیوروشل در نیویورک از دنیا رفت و چندین کتاب ارزشمند از خود به جای گذاشت. در نوامبر ۲۰۰۵ متألهان، مورخان، فلاسفه، عالمان اخلاق، نظریه‌پردازان سیاسی و فعالان محیط زیست در دانشگاه ایالتی آریزونا یادنامه‌ای برای این دانشمند برگزار کردند که مقاله‌های عرضه‌شده در آن در قالب کتابی با عنوان *یهودیت و پدیدار زندگی: مرده‌ریگ هانس یوناس*^۲ منتشر شد. علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.

کتاب *آیین گنوسی* تا مدت‌ها مهم‌ترین کتابی بود که در زمینه معرفی اندیشه و آیین گنوسی در دنیا وجود داشت. مقایسه آن با سایر نوشته‌هایی که در این زمینه در دنیا وجود دارد این مسئله را به‌خوبی روشن می‌کند. در دنیای مدرن کتابی پیش از یوناس نوشته نشده بود که متون بدعت‌گذار و اصلی، شمعون مغ،^۳ متن هرمتی پویماندرس^۴ (که به نظر یوناس متعلق به اندیشه گنوسی است) مکتب والتین، سرود مروراید^۵ و سنن مانی و مندا را با این دقت بررسی کند و با ارجاع تاریخی و استشهاد فلسفی جای گنوسیه را در تاریخ و علم نشان دهد. هانس یوناس در فلسفه شاگرد هیدگر است و همین سائق اصالت وجودی باعث می‌شود دیدگاه او از دیدگاه ارتدوکس پیگلز^۶ (یکی دیگر از نویسندگان معاصر حوزه گنوسیه صاحب *انجیل‌های گنوسی*)^۷ فاصله

1. Friedenspreis des Deutschen Buchhandels

2. *Judaism and the Phenomenon of Life: The Legacy of Hans Jonas*

3. Simon Magus

4. Poimandres

5. *Hymn of the Pearl*

6. Elaine Pagels

۷. مشخصات ترجمه این اثر چنین است: پیگلز، الین (۱۳۹۴). *انجیل‌های گنوسی*، ترجمه: ماشاء‌الله کوچکی میدی، تهران: علمی فرهنگی.

بگیرد. پیگلز در آن کتاب سویه‌های انسانی تکوین مسیحیت را بررسی می‌کند و با ردگیری عواقب سیاسی عملکرد کلیسا، گردانندگان این نهاد را به ستم تاریخی به زن‌ها متهم می‌کند و تاریخ گنوسیه را تا حدی در سایه مطالعات جنسیت می‌کاود. وی معتقد است با واکاوی متون نجع حمادی و منابع هزارساله سنت مسیحیت راست‌کیش، می‌بینیم که چگونه سیاست و دین دست در دست هم مسیحیت را پدید می‌آورند. مثلاً می‌بینیم آموزه‌های راست‌کیشی، نظیر رستاخیز جسمانی، جنبه‌های سیاسی دارند و دیدگاه‌های گنوسی درباره رستاخیز با آنها در تعارض‌اند. در این فرآیند می‌توان به چشم‌انداز جدید خیره‌کننده‌ای از ریشه‌های مسیحیت رسید. محمد ایلخانی چنین می‌نویسد:

نظریه یوناس در خطوط اصلی خود می‌تواند مورد قبول باشد، اگرچه او مصر را در جمع‌بندی خود وارد نکرد و این را می‌توان نقطه ضعفی برای این نظریه به شمار آورد. با چاپ تدریجی متون کشف‌شده در نجع حمادی هانس یوناس در چاپ دوم اثر خود چند صفحه‌ای درباره متونی که تا آن زمان از این مجموعه چاپ شده بود می‌نویسد، لکن در نظریه خود تغییر نمی‌دهد. چند تن از محققین غربی نظریه یوناس را مورد انتقاد قرار دادند و تأکید بر ریشه‌های یهودی آیین‌های گنوسی و مخصوصاً یهودیت بدعت‌گذار داشتند. این عده نظر موافقی با نظریه ایرانی به عنوان منشأ اصلی گنوسیس نداشتند.^۱

یوناس در درآمد کتاب خود چنین می‌نویسد:

کم‌کم زمان آن رسید که باید چیزی تولید می‌کردم تا به پدرم

۱. ایلخانی، محمد (۱۳۷۴). «مذهب گنوسی»، در: مجله معارف، ش ۱ و ۲ (۳۴-۳۵)، ص ۲۳.

نشان دهم و او فکر نکند قرار است تا ابد دانشجو بمانم. به همین دلیل به قول گنوسیان «تصوری برای خودم تولید کردم» و موضوعی بی‌شکل و خام به نام «تعبد (پیستیس) و شناخت (گنوسیس)» برای خودم ایجاد کردم. پرسشم این بود: چرا کلیسا گنوسیه را رد کرد؟

اگر از منظری کانتی پرسش یوناس را مطرح کنیم بغرنج کانونی می‌تواند این باشد که در دوران بحران مدرنیته و در سال‌هایی که هوسرل از بحران علوم اروپایی سخن می‌گوید، هیدگر مترصد تخریب سنت مابعدالطبیعه غربی است و واضعان پدیدارشناسی ذات‌اندیش و پدیدارشناسی اگزیستانسیل، اندیشمندان پسامدرن یعنی لیوتار،^۱ فوکو،^۲ بودریار^۳ و رورتی^۴ به ترتیب از اضمحلال فراروایت‌ها،^۵ مرگ سوژه چونان کانون مدرنیته، جایگزینی استنساخ صور به جای عالم ایده و بی‌اعتباری هر گونه مابعدالطبیعه شالوده‌انگار سخن می‌گویند، چرا متفکری که خود شاگرد حوزه فلسفی اگزیستانس آلمانی و یزدان‌شناسی اسطوره‌زدای پروتستانی رودولف بولتمان است باید از تجدید ساخت آموزه‌گنوسی و ضرورت اندیشیدن به این پدیده‌عتیق سخن بگوید؟ به دیگر سخن، چه چیز در گنوسیس هست که آن را در گسست یا پیوند با مدرنیته خصوصاً مرحله کنونمند بحرانی‌اش قرار می‌دهد؟ آیا یوناس خود را اندیشه‌گر گنوسی می‌داند یا طرح گنوسیس مقوله‌ای است که به فراخور بی‌اعتباری خودبنیادانگاری و سوژه‌مداری مدرنیته در اثر تعالیم هیدگر پیش روی آمده است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها باز هم ناگزیر از مطرح کردن دو پرسش

1. Jean-François Lyotard

2. Michel Foucault

3. Jean Baudrillard

4. Richard Rorty

5. méta-récit

بنیادین تر هستیم تا بلکه به فریافت تحصیل پاسخ برای مطالب پیش گفته نائل شویم: نخست اینکه آنچه در مقال حاضر، ذیل عنوان گنوسیس یا حوزه اندیشگی و آیینی گنوسیه نامیده می‌شود، چیست؟ و دیگر آنکه نسبت میان عصر جدید (به معنای مد نظر هانس بلومبرگ^۱) و آموزه گنوسی از چه قرار است؟ گنوسیس در معنای عام به منظومه خیزش‌های معنوی اطلاق می‌شود که دیانت دوره یونانی‌مآبی را متعین می‌کند. در اینجا یونانی‌مآبی به عصر انتشار فرهنگ یونانی از زمان اسکندر تا مرحله آغازین تکوین دیانت مسیحی اطلاق می‌شود. گنوسیه به عنوان پدیده‌ای میانی در عصر باستان و مراحل آغازین سده‌های میانه، در پیدایش و گسترش شکل عالی دین جهانی، یعنی مسیحیت، با عناصر یهودی‌الاصل می‌آمیزد. در عین حال به ستیز و رقابت با آموزه دینی مسیحی و اعلان بطلان پاره‌هایی از جهان‌نگری مسیحی می‌یازد؛ مهم‌ترین آن کشیدن خط بطلان بر عنصر میانجی خداوند و انسان است که در مسیحیت خود را در نسبت پدر و پسر متجلی می‌کند. این جدال آموزه گنوسی با ادیان یکتاباور با شدتی بیشتر در اسلام نیز تعین یافته و به صورت انتقاد از نبوت ظاهر می‌شود که می‌توان رد آن را در آثار روزبه پوردادویه و محمد بن زکریای رازی دید و نشان داد.

باید به خاطر داشته باشیم که گنوسیس نه پدیده‌ای است مسیحی و نه به طریق اولی یهودی؛ مسیحی نیست، چون به ره‌ایش روحانی از ره‌گذر باورمندی به ایده تجسد باور ندارد و یهودی نیست، چراکه از شالوده نظریه خلق از عدم^۲ و اعتقاد به حمل نبوت در قوم برگزیده نشئت نگرفته است. دیگر آنکه گنوسیس پدیده‌ای خاص در فرهنگ کلاسیک یونانی هم نیست، اگر یونانیت را قدری گادامری^۳ در

1. Hans Blumenberg

2. creatio ex nihilo

3. Hans-Georg Gadamer

خاک‌ریشه ایدئالیسم افلاطونی و اصالت جوهر^۱ ارسطویی تعریف کنیم، شاید بتوانیم قرابتی انتخابی^۲ بین دوگانه‌انگاری افلاطونی میان صورت معقول و صورت محسوس، و ثنویت گنوسی میان تن و روان یا نور و ظلمت بیابیم، ولی این معنا صرفاً در صورت است نه محتوا؛ نزد ارسطو نیز بهجت آدمی^۳ در حصول اعتدالی در مزاج ناسوتی و از رهگذر تدبیری یکسر مبتنی بر رهایش است که جایی برای سیر انفسی به ماسوای عالم ملک و شهادت باقی نمی‌گذارد. خلاصه تکلیف برای انسان در دولت‌شهر و اخلاق (اتیک) پیوسته به آن روشن خواهد شد. نیز دیدن رقابت میان حکمت نوافلاطونی آمونیاک ساکاس^۴ و افلوطین و آموزه گنوسی ره به جایی نمی‌برد: گنوسیان آشکارا دو قلمرو نور و ظلمت را از هم جدا می‌کنند، طرحی برای رهایش هستی آدمی تدارک می‌بینند و در این مسیر کمکی هم از عقل نظری، چنان‌که نوافلاطونیان با وسواس به آن پرداخته‌اند، نمی‌طلبند.

متأخر بودن متون نجع حمادی نسبت به مسیحیت باعث رواج دوباره بحث درباره رابطه مسیحیت و آیین گنوسی و احتمالاً منشأ مسیحی آیین گنوسی شد. عده‌ای نیز بر بی‌ارتباط بودن جهان‌بینی‌های مسیحی و گنوسی پای فشردند. در هر صورت، با نگاهی دقیق به متون گنوسی نجع حمادی می‌توان مسیحی‌شدن گنوسیس غیرمسیحی را در برخی از این متون مشاهده کرد و نه غیرمسیحی‌شدن گنوسیس مسیحی که عده‌ای از محققان به آن معتقدند.^۵

گنوس آشکارا مقوله‌ای است ترکیبی که به تعبیری می‌توان آن را نمودی از پدیده تاریخی پساباستان‌زیستی دانست، کما اینکه میشل

1. substantialisme

4. affinité elective

3. odemonia

6. Ammonius Saccas

مفزولی^۱ جامعه‌شناس، مدرنیته را تمدنی پساقرن باستانی^۲ تعریف کرده است. بنیادی‌ترین شاخص گنوسیس که آن را از هر شاکله حادث دیگر در میان ادیان و مذاهب شناخته شده ممتاز می‌کند و بازتابش در جملگی صور عرفان مسیحی و اسلامی نیز دیده می‌شود نوعی جهان‌نگری دوگانه‌انگار است که نخست دو ساحت نور و ظلمت و پس از آن تن و روان را از یکدیگر بازشناخته و تفکیک می‌کند. این دوگانه‌انگاری مآلاً به نفی گیتی ظلمانی به سود مینوش نورانی و نفی تن به سود روان است که تعیین غایی خود را می‌یابد. کم نبوده‌اند پژوهشگرانی از جمله آنری کرین^۳ که ریشه آموزهٔ ثنوی گنوسیس را به آیین کهن مزدیسنی رسانده‌اند. بی‌تردید چنین نظریه‌ای نادرست است. جهان‌نگری مزدایی اساساً به گیتی‌نگری‌اش شناخته می‌شود. این در حالی است که کانون گنوسیس انکار عالم طبیعی و نفی هر گونه پیوستاری و وابستگی به جهانی است که آدمی را از خود بیگانه می‌کند و از گلشن قدس و نور دور نگاه می‌دارد. نفی جهان یا گیتی‌گریزی گنوسی رگه‌ای است یکسر نایرانی؛ چراکه در همهٔ شئون تمدن پیشااسلامی ایران، گیتی بزم‌آورد پیکار نور و ظلمت است و آنجا است که شاه چونان یکتا یاور اهورامزدا (رب علیم قدیر) بر قوای اهریمنی غلبه می‌کند. پس چگونه می‌توان این جهان را خوار شمرد؟

نکته دیگری که آموزهٔ گنوسی را از دوگانه‌انگاری مزدیسنی تفکیک می‌کند خویش‌کاری نیکی و بدی است. نیک و بد در آیین مزدیسی خودآیین هستند و واجد نیروی پدیدآورندگی؛ این در حالی است که نیک و بد گنوسی هر یک به جهانی خاص خود راجع‌اند؛ نیک از آن

1. Michel Maffesoli

2. civilisation post-médiévale

۳. نام Henry Corbin در فارسی به صورت غلط «هانری کرین» ضبط شده است، در حالی که ضبط درست آن آنری کرین است.

خدای نور و نجات، و بد از آن خدای خالق و شرآسا. در اینجا می‌توان متذکر خاک‌ریشه عقل فلسفی در فرهنگ کلاسیک یونانی، یعنی افلاطون، شد. دوگانه‌انگاری افلاطونی به مراتب از ثنویت مزدایی و دوگانه‌بینی گنوسی بغرنج‌تر است. این وجه بغرنج‌فهم از دو چیز ناشی می‌شود: یکی از اینکه چونان آموزه‌ای فلسفی و البته بنیادگذار باید به پرسش‌هایی دشوار پاسخ‌گو باشد و دیگر اینکه افلاطون در عین بازنمود تبیین‌های گاه متخالف از اندیشه‌های خود، نخستین کسی است که در تاریخ تعقل فلسفی از چیستی امور اندیشیدنی و اندیشیده باز می‌پرسد و باز می‌جوید. طبیعی است که چنین مقامی جایگاهی استثنایی به افلاطون در تاریخ تفکر می‌دهد. این جایگاه نه به صرف تقدم آموزه‌های افلاطون برای تاریخی است که وی را در سایه اندیشه‌اش بنیان می‌گذارد، بلکه از شہامت فکری وی است برای خروج از حالت حیرت و هیبتی که سرشت هر گونه رازانگاری یا بیمناکی بنده‌وار است. این خاصیت خصوصاً در دو رساله سوفیست^۱ و فایدون^۲ و تا حدودی هم در محاوره کراتیلوس^۳ دیده می‌شود که در باب زبان و امکان شناخت جهان از درون لوگوس سخن می‌گوید. اگر به بافتار و ساختار تعقل فلسفی افلاطون نظر کنیم صورت همپرسه یا دیالوگ را خواهیم یافت با پرونده‌هایی که همواره مفتوح است؛ یعنی بارها می‌توان به موضوع، مضمون و غایت امر نوئتیک (اندیشیدنی) و امر نوئماتیک (اندیشیده) بازگشت. از آن سو، در تاریخ فرهنگ ایران نمی‌توان نمونه‌ای از همپرسگی یافت و رسالات، معطوف به امر و نهی یا به بیان دیگر شایست و ناشایست هستند. در این متون تعیین حدود و ثغور شرط بوده است نه روش اندیشیدن بدانچه همواره بدیع می‌نماید؛ به بیان دیگر، مخاطره‌جویی از تفکر غایب بوده

1. Sophist

2. Phaedrus

3. Cratylus

است.^۱ همان که به تقلید و تعبد راه می‌برد و اگر عنصر استبداد آسیایی را به آن بیفزاییم زمینه فرجی فکری را آشکار می‌کند که دیرزمانی است گریبان‌گیر مردم خاورزمین بوده است، یعنی به طور کلی خوی بندگی. با این همه چیزی در افلاطون هست که به رغم تمایز محتوایی‌اش با گنوسیس وی را به اندیشنده‌ای محبوب اهل باطن بدل کرده است، آن نگره به تعبیر نیچه^۲ نایوانی، که بسا عوام هم افلاطون را به آن می‌شناسند، چیزی نیست جز ایده برتری روان بر تن یا صورت مثالی عقلی بر مادیت که پایداری آن اولی شالوده حصول معرفت به دومی است و البته حکم قطعی به فانی‌بودن آن دومی، اسباب اثبات ازلیت و دیرندگی آن اولی است. تعبیر دقیقی است که دوگانه‌انگاری هستی‌شناسانه افلاطونی را ثنوتی افقی می‌داند و دوگانه‌انگاری یزدان‌شناسانه مزدایی و دوگانه‌انگاری اسرارشناسانه گنوسی را ثنوتی عمودی. البته نمی‌توان انکار کرد که با قدری تساهل می‌توان ثنوت آموزه گنوسی را قریب به هستی‌شناسی افلاطونی دانست ولی این گزاره به هیچ‌رو به این معنا نیست که مابعدالطبیعه افلاطونی را خاستگاه تاریخی و دانایی‌شناسانه گنوسیس ارزیابی کنیم.

نیز این حکم را در همین مقال رد می‌کنیم که جهان‌بینی زروانی و مزدایی هیچ تأثیری بر کالبدیابی گنوسیه نداشته است. سخن بر سر تفاوت ماهوی است که دانش گنوسیس را از دو نگره مزبور جدا می‌کند، گنوسیس را چونان آیینی رمزی و اساطیری می‌نماید و مزدیسنی را چونان دیانتی دولتی، چنان‌که ظهور ساختش را در عصر ساسانی دیده‌ایم و هستی‌شناسی افلاطونی را نوعی نظریه فلسفی بنیاداندیش در عصر

۱. برای مطالعه در این زمینه نک: دوستدار، آرامش (۱۳۵۹). *ملاحظات فلسفی درباره علم و دین*، تهران: نشر آگاه؛ و شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵). *زمینه اجتماعی شعر فارسی*، تهران: نشر اختران.

کیهان‌باوری^۱ یونانی پیش از فسخ صور نوعی فرهنگ یونانی در تمدن هلنیستی و رومی. این نکته در فلسفه فرهنگ، عنصری اساسی است که نوع تأثیر در رخدادهای فرهنگی نمی‌تواند الزاماً ضامن انطباق فرع بر اصل باشد؛ یعنی همسانی متأثر بر مؤثر را به صرف این واسطه تضمین کند. این مسئله در دو جا خود را با قاطعیت نشان می‌دهد: یکی در رسوخ فرهنگ عقل‌انگار یونانی به دوره اسلامی از رهگذر معارف اسکندرانی و حرآنی، و نحوه تأثیر مردمان خاورمیانه از آثار و لوازم ذاتی تفکر خودبنیاداندیش غربی در طول سده بیستم؛ آنجا که فرهنگ‌ها در سرشتشان از هم دور و نسبت به هم بیگانه‌اند نوع شایستگی‌ها و تصرف‌های من‌عندی فرهنگ‌گیرنده در تکوین شالوده‌ای از کاربست‌ها و خویش‌کاری‌های عناصر بیگانه به مراتب قاطع‌تر و کارآتر از تأثیر فرهنگ صادرکننده از همان عوامل است. نحوه تأثیر آیین و آموزه گنوسی از دو وجه دوگانه‌انگاری چنین است. گنوسیه به اعلام نامیرایی روان به رغم گزندپذیری‌اش از ظلمات ماده می‌پردازد که بیش و کم پس‌زمینه افلاطونی دارد و اینکه تن، طبیعت و دنیای روابط اجتماعی آدمی سرب‌سر زندان‌های آن روان‌منورند و این یکی با اخلاق و سیاست افلاطونی کاملاً بیگانه است و حکمی است که اصالت گنوسیس در آن هویدا می‌شود. یکی از خاستگاه‌های آموزه گنوسی، که می‌توان آن را به نحو اخص یونانی دانست، جهان‌بینی اورفه‌ای^۲ است که با شاخص قانونی همه‌خدانگاری^۳ شناخته می‌شود. نوعی ناهمسان‌پنداری متنافی کانون مناسبات تن و روان را در تعالیم اورفه‌ای متعین می‌کند و سرچشمه آن این پنداشت است که روان یا به تعبیر یونانیان پنیوما^۴ نفخ‌هایی است بالطبع لاهوتی، و تن بنا به هستی‌اش امری است ناسوتی.

1. Cosmocentrisme

2. Orphism

3. pantheisme

4. pneuma

این روان بالذات منور با سقوط از منزلت لاهوتی‌اش در چنان جهانی گرفتار آمده که از بنیان بدان پیوستگی وجودی ندارد و آشکار است که این روان هبوط‌یافته و محبوس جز رجعتی ازلی به مأمن آغازینش کشش و آرزویی در کنه و بنه خویش ندارد. این جهان‌نگری اورفه‌ای منشأ تعالیم پیتاگوراس^۱ است و در دوره یونانی‌مآبی به نضج گنوسیه نیز کمک فراوان کرده است. جهان‌شناسی گنوسی بر این عنصر هبوط و خاک از خود بیگانه‌ساز آدمی تأکید بلیغ دارد و در واقع انسان‌شناسی متعالی‌خواه گنوسی خواهان چاره‌اندیشی برای رهایش از جهانی است که آدمی، اگر به سرشت خویش نظر داشته باشد، کوچک‌ترین وجه علقه خاطری میان خود و آن حس نمی‌کند. بغرنج برای اندیشگران گنوسی این است که چگونه می‌توان آدمی را در همین زیست ناسوتی و خاکی‌اش، که استمرارش او را بی‌خویشتن و بی‌سیرت می‌گرداند، رهایی بخشید و راهی به تعالی و تأصل جست، چنان‌که دیگر رهین محبس عالم وجود نباشیم.

مقدمه رهایش آگاهی از این سرّ مکتوم است که راه راستین در نفی گیتی نهفته است، تا به گیتی نظر کنی راه رهایی نیابی. آگاهی از اینکه این دنیای پر فسون و فسانه جز خاکدان نیست، به انسان سرشت راستینش را باز می‌گرداند. سیمای انسان راستین یا آنچه در تعالیم گنوسیه انسان آغازین نیز نامیده شده همین حال رهابودگی از مادیت و زندان‌های هستی است. بنابراین، گنوسیه دانشی است رهایی‌بخش از خاکدان تن و عالم شهادت که می‌خواهد آدمی را در معراجی انفسی به اصل خویش راجع کند. حال در نظرگاه آموزه گنوسی بازگشت به ذات منور لاهوتی را که آدمی در این زیست‌جهان و زیست‌زمان ناسوتی‌اش از آن بیگانه شده می‌توان به دو اسلوب طی کرد: یکی با فراگذشت از جهان

1. Pythagoras

از رهگذر ریاضت و ورع و مجاهدت، و دیگری با انقطاعی تمام‌عیار از این دنیا و هر آنچه در این عالم متزاحم به چشم می‌آید. این وجه دوم گنوسیه را با گونه‌ای اباحی‌گری و کلبی‌مسلکی متعین می‌کند که در فرجام، نیست‌انگاشتن این جهان است که از قضا می‌تواند در تقابل با زهدورزی، رهایش لذت‌خواه و بی‌اعتنا به دنیا را نیز به همراه داشته باشد. «روی متاب از هیچ در نگذر، گر گذری بوده است». این نوشته انعکاس طریقتی است ثانوی در گنوسیه که بازتابش خیزش ملامتیه در دوران اسلامی ایران است:

منم آن گبر دیرینه که بت‌خانه بنا کردم

شدم بر بام بت‌خانه در این عالم ندا کردم

صلای کفر در دادم شما را ای مسلمانان

که من آن کهنه‌بت‌ها را دگر باره جلا کردم

به بگری زادم از مادر از آن عیسیم می‌خوانند

که من این شیر مادر را دگر باره غذا کردم

اگر عطار مسکین را در این گبری بسوزانند

گوا باشید ای مردان که من خود را فنا کردم^۱

و نمونه دیگر از منطق گنوسی و نیست‌انگارانه اباحی‌مسلک:

ما مرد کلیسیا و زنساریم گبری کهنیم و نام‌برداریم

دریوزه‌گران شهر گبرانیم شش‌پنچ‌زنان کوی خماریم

با جملهٔ مفسدان به تصدیقیم با جملهٔ زاهدان به انکاریم

۱. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۶۶). *دیوان عطار*، تصحیح: تقی تفضلی، تهران: نشر

علمی فرهنگی، چاپ چهارم، ص ۴۰۵.

در برخی نسخه‌ها این بیت پیش از بیت آخر اضافه شده است ولی در نسخه‌ای که ما به آن

اعتماد داشتیم نبود:

از آن مادر که من زادم دگر باره شدم جفتش از آنم گبر می‌خوانند که با مادر زنا کردم

در فسق و قمار پیر و استادیم
 تسبیح و ردا نمی‌خریم الحق
 در گلخن تیره سرفرو برده
 واندر ره تایبان نامعلوم
 با وسوسه‌های نفس شیطانی
 اندر صف دین حضور چون یابیم
 این خود همه رفت عیب ما امروز
 دیری است که او است آرزوی ما
 گر جمله ما به دوزخ اندازد
 بی یار دمی چو زنده نتوان بود
 بی او چو نه‌ایم هرچه بادا باد
 در راه یگانگی و مشغولی

در دیر مغان مغی بهنجاریم
 سالوس و نفاق را خریداریم
 گاهی مستیم و گاه هشیاریم
 گاهی عوریم و گاه عیاریم
 در حضرت حق چه مرد اسراریم
 کاندر کف نفس خود گرفتاریم
 این است که دوست دوست می‌داریم
 بی او به بهشت سرفرو ناریم
 او به داند اگر سزاواریم
 در دوزخ و در بهشت با یاریم
 جز یار ز هر چه هست بیزاریم
 فارغ ز دو کون همچو عطاریم^۱

هانس یوناس در مقدمه خود ذیل عنوان «شرق و غرب در یونانی‌مآبی» کوشش در تشریح فضا و زیست‌جهانی دارد که به پیدایش و گسترش منظومه‌ای از خیزش‌های معنوی منجر شد که آیین گنوسی از جمله مهم‌ترین پیامدهای آن زمینه و زمانه تاریخی به شمار می‌آید. در جریان حمله اسکندر به مشرق‌زمین مقدمات پراکنش فرهنگ یونانی البته با کاسته‌شدن از مایه‌های درون‌گیر آن در سرزمین‌های شرق نزدیک فراهم آمد. ضمن آنکه التقاط و آمیزش میان ادیان و مذاهب و اندیشه‌های یونانی به نحوی مطلوب پیش رفته است. در اینجا باید متذکر شویم که پیدایش مابعدالطبیعه در فرهنگ کلاسیک یونانی واجد چه شرایط و ایستار تاریخی بوده و نحوه صدور آن ایده‌ها به جهان نایونانی

چگونه میسر شده است. در نظرگاه یونانیان پیش از سقراط، حقیقت، ذاتی مستورخواه می‌دارد که به هنگام تجلی‌اش چنان امر ناپوشیده آشکار می‌شود. نظیر آنچه در معنای تحت‌اللفظی اصطلاح «کشف المحجوب» شاهدیم.

الثیاء^۱ در معنای پیشاسقراطی ظهور بی‌قید و شرط عالم وجود برای آدمی است که هستی انسانی را نیز به نسبت خود مقید و متعین می‌کند و این تعین خود را در مقام لوگوس نشانگری خواهد کرد. با رجوع به صفحات بازمانده از اندیشمندانی چون هراکلیت و پارمنیدس می‌توان سرشت هم‌سرنوشت‌ساز آدم و عالم را در این لوگوس تشخیص داد. به بیانی، تاریخ تفکر مغرب‌زمین کلان‌روایت‌صیورت‌طور وجودی لوگوس در پیوند با میتوس و اروس است. نزد افلاطون، لوگوس در مقام آیدوس^۲ پدیدار می‌آید. صورتی معقول که قطعاً بر صور محسوس مرجح است و مقام اندیشندگی آدمی به حصول درک از صورت ایده، که امری است نافروکاستنی به جهان فانی، آشکار می‌شود. به بیانی، افلاطون با فراگذشت از ساحت صامت و ساکت هستی، آنچنان که نزد پارمنیدس تصویر می‌شد و سپهر نیوشاندیش بود، آنچنان که هراکلیت به بیانش و می‌داشت، لوگوس را از عرصه سماع و حضور به بُعد صورت و سیما وارد می‌کند. امری که ژاک دریدا^۳ در کتاب *در باب گراماتولوژی*^۴ از آن به امپریالیسم لوگوس^۵ یاد می‌کند. نزد ارسطو، لوگوس در مقام جوهر آشکار می‌شود که نخستین شکل دقیق و صورت‌بندی‌شده ذات‌اندیشی^۶ است. همان مکتبی که در طول قرون وسطا شیوه وصول به سلسله طولی علل و اثبات باری را در خود داشته است؛ و می‌توان الاهیات یهودی و مسیحی، و نیز کلام و حکمت مشائی مسلمانان را نیز از جمله پیامدهای

1. Aletheia

2. eidos

3. Jacques Derrida

4. *De la grammatologie Jacques Derrida*

5. l'impérialisme du logos

6. substantialisme

آن شیوه تفکر دانست. خلاصه آنکه این خردمداری^۱ یونانی با دیده‌ای تحسین‌آمیز به کیهان^۲ می‌نگرد و آن را انتظام صف‌آراسته اندیشه در مقام اعراض از خائوس^۳ یا هاویه عالم وجود می‌داند. این نگره یونانی اگر با نگاهی به روش تطبیقی مأخوذ از کارل یاسپرس^۴ در مقایسه و مقابله با جهان‌نگری دوگانه‌باور ایرانی و تعالیم ودایی^۵ هندو قرار گیرد ساخت‌های خویشاوند را با آن دو نحلّه پیش‌گفته آشکار می‌کند. مهم‌ترین این‌که جهان یا همان گیتی مکانی است برای تبلور نیروهای هستی که با اندیشیدن در آنها می‌توانیم به مقام خدایی نائل شویم. تاله یا همان تئوسوفی^۶ از همین نحوه نگاه برمی‌خیزد: خداشدگی از رهگذر اندیشیدن در کار و بار عالم و تشبه به عقل الاهی به میزان طاقت آدمی. این گزاره فرع بر آن است که گیتی را جلوه‌ای از الوهیت یا حلول امر قدسی در آن بدانیم. چه حکیم یونانی، چه مغ مزدایی و چه پاندیت هندو چنین به عالم می‌نگرند.

این نگاه متدرجاً در دورانی که یوناس ذیل عنوان هلنیسم یا یونانی‌مآبی نام‌گذاری کرده رو به افول و زوال می‌رود. تحلیل این فراشد اضمحلال عقل یونانی از ارسطو به بعد کار آسانی نیست. محمد عابد الجابری در کتاب تکوین عقل عربی می‌گوید عقل یونانی، که اوج خود را در جوهرنگری ارسطویی تجربه کرده است، از این دوران به بعد دچار جدایی از مبنای طبیعت‌باورانه خود می‌شود. یعنی ارتباطش را با تدقیق در واقعیت عالم طبیعی که مبنای تحقیق در مبانی کلی شناخت و منطق است از دست می‌دهد. ولی این مسئله به کلی به زوال یا امحای خرد یونانی منجر نمی‌شود. به بیانی، هسته رو به نوعی مسخ می‌گذارد و پوسته آماده پذیرش عناصری بدیع درون خود خواهد شد که به صورت

1. Logocentrisme

2. Cosmos

3. chaos

4. Karl Jaspers

5. vedic

6. théosophie

ذاتی درون هسته وجود نداشته‌اند. این همان نکته‌ای است که یوناس با ارجاع به سیماشناسی تاریخی اسپنگلر^۱ می‌کوشد برایش توضیحی پذیرفتنی بیابد. گونه‌ای دیالکتیک صورت و ماده که با فرآیند نسخ و مسخ همراه می‌شود. گنوسیه مولود مسخ و نسخ خرد یونانی درون عناصر شرقی است. اهم این عناصر نوعی ستایش مقام آدمی است چونان طائر گلشن قدس که در خاکدان اسیر شده و باید نجات یابد. حال اگر از حکیمی ارسطویی مآب پیرسیم نجات برای آدمی به چه معنا است او پرسش ما را یکسر بی‌معنا و مهمل می‌خواند. چرا؟ از آن‌رو که غایت برای آدمی حصول فضیلت است و فضیلت مسیری است میانه که دقیقاً در شهر و دیار مألوف حاصل تواند آمد و راه وصول به آن هم سیاست و اخلاق است که هر دو مستلزم نگرستن به جهان و انسان و نسبت میان این دو هستند.

به بیان دیگر، تفکر یونانی در شکل عقلی محضش جز این جهان و انسانی واقعاً موجود که از فراغت کافی برای اندیشیدن به سعادت و سیاست برخوردار باشد جهان و انسان دیگری نمی‌شناسد و خصوصاً در ذات آدمی یا سرشت عالم وجود چیزی اهریمنی که باید از آن فاصله گرفت نمی‌شناسد. جهان‌نگری گنوسیه قطب مقابل این آموزه را عرضه می‌کند. اولاً عقل آنچنان که صورت‌بندی کلیات شناخت عالم طبیعت باشد راهبر به فضیلت نیست؛ چراکه فضیلت همان رستگاری است و این حریت نبود مگر به اعراض از ناسوت. بنابراین، هر آن بند که این موجود بالذات منور (آدمی) را به این عالم و آن آدم میانه‌حال اندر طبیعت خویش محبوس ببیونداند باید گسسته شود تا بلکه نجات حاصل آید. جنگ‌های پلوپونز، زلزله‌های پیاپی که به ویرانی دولت‌شهرهای هلنی منجر شد و از همه مهم‌تر همان التقاط‌های اسکندرانی خیلی پیش‌تر از

1. Oswald Spengler